

تناقض دو استراتژی،

رد پای جنبش دموکراسی خواهی در جنبش کارگری

پریسا نصرآبادی

هشتم مرداد ماه هشتاد و شش

شاید بتوان به جرات گفت که این یکی از بزرگ ترین مغلطه های سیاسی تاریخ است، که امروز نئولیبرال های ایرانی چنین با صراحت (یا به عبارت دقیق تر وقاحت) بر طبل آن می کوبند: کاذب بودن دوگانه بورژوازی/پرولتاریا!

درواقع حضرات چنین تبلیغ می نمایند که، هر گونه تلاش آتیه دار جنبش کارگری (برای به دست آوردن حداقل هایی چون حق اعتصاب و تشکل مستقل که البته به زعم ایشان بی گمان حداکثری است!) لزوماً از کانال جنبش دموکراسی خواهی می گذرد و لاغیر!

اکنون این امر کاملاً واضح است که جنبش دموکراسی خواهی، دالی است که مدلول آن جنبش بورژوازی ایران است و بدون تردید هدفی را دنبال نمی کند، مگر سهم خواهی از قدرت سیاسی بلوکه شده در دست بخشی از بورژوازی به مثابه یک کل؛ و شکی نیست که پی گیری مطالبات این جنبش و خواست سهیم شدن بورژوازی در قدرت سیاسی مقتضیات خود در همه ی عرصه ها اعم از اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... را طلب می کند.

اما آیا بورژوا دموکرات های خوش خط و خال، بر توهم وجود بلاهتی عمومی سرمایه گذاری می کنند که برمیخ کج «نفع مشترک تمام طبقات اجتماعی» می کوبند؟ آیا سوسیال دموکراسی ورشکسته در ممالک آرمانی حضرات، بسنده نبود که ورشکستگان سیاسی قافیه باخته امروز، (که حتی به زحمت هم نمی توان آن ها را در فهرست رقیق ترین جریانات موجود چپ گنجانید: راه توده، سازمان اکثریت، امثال فرخ نگهدار و شرکای درون مرزی و برون مرزی شان) نیز در این کارناوال دموکراسی خواهی به تلاشی مضاعف دست زده اند و به هم زدن ملغمه مدل ایرانی با گارانتی امریکایی آن مشغول گشته اند؟

این مساله کاملاً قابل درک است که در هر مرحله از پیش روی سرمایه داری، دموکراسی بورژوایی در هیئت و شمایل خاص و مطابق الگوهای همان دوره بروز و ظهور می یابد و هم زمان با آن نیز، شاهد بودن بر شکل گیری گرایشات متنوعی با رنگ و بوی سوسیالیستی، چندان غریب نیست. گروهی از این سوسیالیست ها!!!، بی آن که بورژوا دموکرات بودن خود را از دست دهند سعی می کنند که در صفوف پرولتاریا و گروه های متشکل کارگران نفوذ نموده و چنانکه خصلت طبقاتی شان حکم می کند، از بورژوازی مهربان و دوست داشتنی سخن می گویند که می توان بخشی از راه را در معیت او پیمود و تمام نمونه های تاریخی مبنی بر غیرقابل اعتماد بودن دموکرات های بورژوا را از یاد می برند.

در این سو، جنبش کارگري به درستي مي داند که جنبش دموکراسي خواهي، چيزي مگر رقيب اصلي و همورد جنبش واقعي طبقه ی کارگر نيست، و جنبش کارگري ابا نبايد نسبت بدان متوهم باشد و خيالات خامي نظير جلب حمايت اين جنبش و بهره بردن از حسن نيت افسانه اي کنش گران آن، براي ساختن تشکل هاي آزاد و اتحاديه هاي مستقل کارگري را در سر بپروراند و اين جنبش را به عنوان متحد استراتژیک خود در نظر بگيرد و به قواعد بازي، چنان که برنامه ريزان اين جنبش ارائه کرده اند، تن دهد. بديهي است که دموکراسي خواهان به جنبش استراتژیک طبقه ی کارگر چشم دارند زيرا که به خوبي بر اين امر واقفند که جنبش کارگري نيرومند در بين ديگر جنبش هاي اجتماعي وضعيت ممتاز و اکيدا تعين کننده اي دارد.

آنچه براي جنبش واقعي طبقه کارگر اهميت استراتژیک دارد، اين است که در مسير مبارزه ی خود عليه حاکميت سرمايه، تحليل همه جانبه و دقيق از محتوای طبقاتي دموکراتيسم مورد ادعا در سطح اين جنبش داشته باشد و نيز به اين درک نائل آيد که دموکراتيسم مطروحه که اغلب شعار توخالي طرفداران نقاب دار سرمايه داري است تا چه حد جنبش طبقه ی کارگر را در رويارويي با خصم طبقاتي خود، مسلح و نيرومندتر يا ضعيف تر و ناکارآمد مي نمايد.

اساسا به نظر مي رسد یک سوال اساسي پيش روي فعالان جنبش کارگري قرار دارد:

آيا موجوديتي تحت عنوان جنبش دموکراسي خواهي، بايد خود را با مقتضيات پلاتفرم سياسي - اجتماعي جنبش واقعي طبقه ی کارگر سازگار نمايد، يا آن که بالعکس، جنبش واقعي طبقه ی کارگر بايد گوشه اي از پلاتفرم یک جنبش عمومي دموکراسي خواهي را به خود اختصاص داده و شرايط اين جنبش بورژوايي را به ديده منت بپذيرد، تا وعده تحقق حداقلي ترين خواست ها و مطالبات به او ارزاني گردد؟!!

بورژوازي ميل دارد که تمام جنبش هاي اجتماعي و از جمله جنبش کارگري زير بيرق آن به حيات خود ادامه دهد و در واقع به مثابه تابعي از کل جنبش بورژوازي (دموکراسي خواهي) بقاء داشته باشند. اين جنبش به خوبي مي داند که به دست آوردن هژموني در جنبش هاي اجتماعي و به ويژه در جنبش کارگري تا چه حد ضروري است.

اين درست عکس آن چيزي است که ما چشم انداز جنبش واقعي طبقه کارگري دانيم. ما مي دانيم که در شرايط کنوني هيچ جنبش اجتماعي غيرکارگري براي نيل به دموکراتيزاسيون قابل اتکا نخواهد بود و اساسا چنين ظرفيتي براي آن متصور نيست، و فراتر اين که، دموکراسي خواهي جنبش هاي طبقات و اقشار ديگر، خود به مثابه تابعي از درجه ی حضور متشکل طبقه ی کارگر در جامعه است و در نسبت با وضعيت آن سنجيده مي شود. البته در اين ميان لازم به توضيح نيست که تاکيد ما بر دموکراتيزاسيون، نه به مثابه هدف غايي طبقه ی کارگر، بلکه به عنوان مرحله ای است که در نهايت شرط لازم براي رسيدن پرولتاريا به هدف غايي خود مي باشد.

البته نياز به توضيح نيست که در نظام حاکميت سرمايه، همواره خطر به بيراهه کشاندن جنبش هاي اجتماعي وجود دارد و در ايران نيز در برهه هاي مختلف و به ويژه پس از دوم خرداد، علي رغم شکست مفتضحانه اش، اين امر کاملا مشهود بوده است.

بن بست و بي اعتباري تشکل هاي غير مستقل و حکومتي، نظير خانه ی کارگر و شوراهاي اسلامي، بر کسي پوشيده نيست؛ اما با توجه به نياز حکومت سرمايه داري ايران به تشکل هايي که بتواند با اتکا به هم کاري آن ها، مناسبات استثماري اش را تداوم بخشد و در واقع عيان شدن ضرورت تاسيس تشکل هاي کارگري مستقل و آزاد براي عموم

کارگران را به تعویق اندازد، کماکان خطر کارشکنی ها را بالا می برد.

«هم چنین در دوره اقتدار دوم خردادی ها و زمانی که توافق نامه وزارت کار رژیم با سازمان جهانی کار زمینه را برای ایجاد نوعی تشکل کارگری که بر مبنای همکاری سه جانبه کارگر و کارفرما و دولت قرار داشت آماده می کرد، راست های درون جنبش کارگری به استقبال آن شتافتند و امیدوار بودند که بتوانند بر خرابه های شوراهای اسلامی و خانه کارگر و تحت عنوان تشکل مستقل کارگری تشکل هایی را سر هم بندی کنند که مبنایش آشتی طبقاتی باشد. در مقابل این تلاش ها گرایش سوسیالیستی بر ضرورت ایجاد تشکل هایی به عنوان ظرف اتحاد طبقاتی کارگران تاکید می کرد که مبنای نه همکاری طبقاتی، بلکه مبارزه کارگر علیه سرمایه دار قرار می داد».

برای فعالان جنبش واقعی طبقه ی کارگر این امر بدیهی است که دولت سرمایه، علی رغم هرگونه نقابی که بر چهره بنشانند، ابدا نمی تواند نقش آشتی میان طبقات را ایفا کند و در ادامه ی همین اصل، این که جنبش بورژوازی دموکراسی خواهی بخواهد از منافع مشترک طبقات اجتماعی سخن بگوید و بر ضرورت هم پیمانی همه ی طبقات بر سر منافع واحدی تاکید کند، از اساس یاوه ای بیش نخواهد بود. اما بورژوازی کماکان سعی می کند که گرایشاتی راست روانه را در درون جنبش کارگری تقویت نماید و دست بالا را در عموم جنبش های اجتماعی اتخاذ کند تا سکان هدایت منافع خود را از پایین نیز بر عهده بگیرد.

اما نباید از نظر دور داشت که شرکت عملی و واقعی در مبارزه است که تفوق در سیر مبارزاتی را تضمین می کند و لیبرال ها و دموکرات های لفاظ که عمری را در پس سخن سرایی و لاطائلات بی پایان خود سنگر گرفته اند، خود بهتر از هرکس دیگر می دانند که جایی در جنبش واقعی طبقه ی کارگر ندارند و هرچه هم سعی نمایند که خواست های طبقاتی کارگران را در انبوه شعار های عمومی دموکراتیک (که البته هرگز توسط لیبرال ها قابلیت تحقق نیز ندارند) مستور نمایند و به کناری نهند، موفقیتی عایدشان نخواهد گردید. هنگامی که شعار ها و عملکرد جنبشی با هم خوانایی نداشته باشد و سیاست نیم بند نعل و میخ راهبرد مبارزاتی آن جنبش باشد و در مبارزه علیه ارتجاع فرصت ها، پی در پی از کف برود، تعجبی ندارد اگر وضعیت آن جنبش به شارلاتانیسم سیاسی، تلاشی مذبحانه یا در بهترین حالت به خیالبافی خام و کودکانه ای شباهت یابد. چنان که تجربه جریانات گوناگون لیبرال پیش و پس از انقلاب ۵۷ و نیز از خرداد ۷۶ به بعد، حاکی از این واقعیت و عقیم بودن دموکراتیسم بورژوازی بوده است.

ضمن این که اکنون دیگر از لابه لای تجربیات گذشته می توان این نکته را استخراج کرد که طبقه ی کارگر برای به دست آوردن دموکراسی و آزادی های دموکراتیک مورد نیازش، حتی به آن میزان حداقلی که ایجاد اتحادیه های کارگری اش را ممکن کند، تنها بایستی به نیروی خودش اتکاء کند و اساسا نمی تواند چشم به راه متحدین خود در طبقات دیگر باشد.

چرا که همان طور که بارها و بارها در مقالات پیشین نگارنده و دیگر رفقا بر آن تاکید گردیده است، خوش گمانی است اگر چنین بینداریم که صاحبان سرمایه (و بالتبع بورژوا دموکرات های تلاشگر امروز)، پس از کسب قدرت حداکثری مورد خواستشان، ساخت سیاسی و اقتصادی را دموکراتیزه نموده و از استبداد، به مثابه ضرورت لاینفک سرمایه داری در کشورهای عقب افتاده، در دوران سالمندی سرمایه داری جهانی که به شدت به نیروی کار ارزان دل بسته است عبور خواهند کرد و کمال بلاهت است اگر بینداریم که ایدئولوگ های خامه به دست بورژوازی، در آن

هنگام، از فقدان دموکراسی و نبود آزادی های و عده داده شده، به ستوه خواهند آمد.

وضعیت فرضی چنین است که در شرایط پولاریزه شدن جامعه به دو قطب پر رنگ بورژوازی و پرولتاریا در نظامی لیبرال دموکراتیک، رشد طبقه کارگر ضرورت و سودای سندیکاها و احزاب چپ نسبتاً نیرومند در جامعه را طلب می کند تا بر سر منافع طبقه ی تحت ستم زحمت کشان و با همراهی آنان، نظام سرمایه را در توحش بی وقفه خود تعدیل نمایند (اگرچه این توحش تنها در دوقالب عریان یا نهان قابل انطاف است و نه تعدیل!) و نرخ استثمار کارگران را کاهش دهند. اما کشور عقب افتاده ی به تازگی به سرمایه داری جهانی پیوسته، که جز نیروی کار ارزان و منابع طبیعی و خام، مزیتی در بازار های جهانی ندارد، ساخت سیاسی افسد از ساخت اقتصادی فاسد را رقم خواهد زد. و هیچ امکانی برای پرورش مار جریانات ضد سرمایه داری در آستین خود باقی نخواهد گذارد.

با این اوصاف لیبرالیسم ایرانی که اکنون برای ادامه ی حیات خود به جنبش دموکراسی خواهی و دموکراتیزاسیون از درون متوسل شده و اندکی از ناله های مظلومانه، جهت جلب دخالت های بشر دوستانه امریکایی!! کاسته و منافع ملی را دستاویز پیشبرد اهداف خود که همانا تحکیم موقعیت و تحصیل منافع بورژوازی تمام عیار است قرار داده و به گونه ای خنده آور و هم زمان مهوع، در عرصه های گوناگون، از افراشتن پرچم سندیکالیسم، دفاع از جنبش کارگری!، حمایت از اعتراض معلمان و اعلام بیزاری از جنگ و فقر و استبداد دم می زند تنها به تجویز دارویی تاریخ مصرف گذشته اقدام کرده است که نه تنها در رفع بیماری موجود کارآیی ندارد، که عوارض ناگواری نیز در پی خواهد داشت.

بنابراین جنبش واقعی طبقه ی کارگر برای مقابله با نفوذ رفرمیسم در درون جنبش کارگری لزوماً باید به افشای بی پایگی و ناتوانی استراتژی لیبرال های حکومتی و غیر حکومتی (یا همان پوزسیون و اپوزسیون بورژوایی) که همان پروژه دموکراسی خواهی موهوم است بپردازد و هم زمان با آن، به ارائه بدیل سوسیالیستی مبادرت ورزد که از هر جهت متناسب با شرایط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی (داخلی و بین المللی) باشد.

طرح مسائلی که در نوشتار فوق، به گونه ای فشرده درباب نسبت جنبش واقعی طبقه ی کارگر و جنبش دموکراسی خواهی درج گردید، در شرایط کنونی که اصلاح طلبان مجدداً آهنگ بازگشت کرده اند و جهت حضور پررنگ در انتخابات مجلس پیش رو، خود را گرم می کنند، ضروری به نظر می رسد، کما این که مسائل فوق الذکر بدون تردید در کانون توجهات همه رفقا می باشد و در آینده شاهد تولید مباحث گسترده تری در این باره خواهیم بود. این که برابند نیروهای موجود در جنبش کارگری در قبال جریانات با رنگ و بوی بورژوا دموکراتیک، چه موضعی را اتخاذ نماید و چه استراتژی عمومی بر این جنبش حاکم گردد، این که قطب بندی درون جنبش کارگری با چه موازنه ی قوایی نهایی گردد و چه نوع تشکل های کارگری امکان حضور یابد، و کدام گرایشات در آن دست بالا را بگیرند، نه تنها در سرنوشت طبقه ی کارگر که در سرنوشت همه ی طبقات اجتماعی تاثیر گذار خواهد بود.

تناقض دو استراتژی (بخش دوم)

(دموکراسی خواهان چه کسانی هستند و چگونه تلاش می کنند که رفرمیسم را در جنبش کارگری تثبیت کنند؟!)

پریسا نصرآبادی

«رفرم» و «رفرمیسم».

۱) هدف بخش نخست نوشتاری که ذیلا ارائه می گردد این است که تفاوت میان دو ایده را توضیح دهد که به شدت از هم متمایزند و در عمل می توانند به دو سنت متفاوت و بهتر بگوییم مخالف تعلق بگیرند :

بدون شک رفرم به مفهوم بهبود وضعیت اقتصادی، سیاسی ، فرهنگی و شرایط کار و زیست کارگران و عموم افراد جامعه، ایدا از جانب فعالین و مبارزین چپ امری مذموم تلقی نمی شود و برای ارتقاء سطح مبارزات طبقه کارگر امری ضروری تلقی می گردد.

اما نکته حائز اهمیت این است که دریابیم در چارچوب تفکر و عمل مارکسیستی از چه منظری به رفرم نگریسته می شود و تا چه میزان می توان بدان اکتفا کرد؟.

در سنت مبارزاتی مارکسیستی هیچ گونه توهمی نسبت به رفرم و دستاوردهای آن وجود ندارد. محدودیت دامنه و گستره رفرم در چارچوب سرمایه داری آشکار است و روشن است که اندک دستاوردهای آن نیز به مدد خشونت و سرکوب بورژوازی تا دندان مسلح قابل باز پس گیری است.

اما هم زمان ضرورت تلاش برای احقاق خواست های آنی و فوری کارگران نظیر پرداخت حقوق معوق، افزایش دستمزد، لغو قرار داد های موقت، اصلاح قانون کار، بهبود شرایط بهداشتی _ ایمنی کار، انواع بیمه های بیکاری، عمر، حوادث و... بر کسی پوشیده نیست و همانگونه که بسیاری از فعالین آگاه در جنبش کارگری بر آن اصرار می ورزند، تحقق این قبیل مطالبات در گرو ایجاد تشکل های مستقل کارگری است و بس.

به باور لنین: «رفرمها به عنوان نقطه اتکاء در جریان مبارزه برای تحقق اهداف سوسیالیسم و رهایی کامل پرولتاریا نقش مهمی را ایفا می کنند.» و «از این رو مارکسیست ها از هر نوع رفرمی بهره می جویند تا خودآگاهی انقلابی توده ها و مبارزات انقلابی آنان را تکامل بخشند.»

آنچه ما مارکسیست ها را از رفرمیست ها متمایز می سازد، آن است که ما در جریان مبارزه برای اصلاحات، هرگز اهداف سوسیالیستی را از نظر دور نمی داریم. «صرف نظر از جریانات ضداصلاحات که تنها نام تقلبی اصلاح طلب بر خود می نهند و دارای ماهیتی به غایت ارتجاعی میباشند، هر رفرم واقعی در یک نظام سرمایه داری ماهیتی دوگانه دارد.»

این وظیفه کمونیست هاست که در مبارزات روزمره کارگران علیه سرمایه داران شرکت فعال داشته باشند و از این منظر رفرم می تواند موقعیت و شرایط مبارزه زحمتکش را بهبود بخشد و از سوی دیگر توسط حاکمان به عنوان وسیله ای جهت تشدید وابستگی زحمتکشان به سیستم سرمایه داری مورد استفاده قرار بگیرد.

این نکته که کدامیک ازین وجوه دوگانه رفرم در عمل عرصه ظهور بیشتری خواهد یافت بنا به گفته لنین همواره

بیش از هر چیز وابسته به آن است که «توده‌ها به مبارزات جمعی اقتصادی و سیاسی مستقل کشیده شوند و تنها در این صورت است که دستاوردهای واقعی از آن کارگران است.»

بنابراین هدف از رفرم نه حفظ و مرمت نظام سرمایه و تمدید حیات آن، که ایجاد شرایط مساعد تر برای مبارزه طبقاتی کارگران است که به واسطه آن بیاموزند که از طریق سازماندهی و فعالیت جمعی می‌توانند بر نظام سرمایه مطالبات خود را تحمیل کنند و نهایتاً به برقراری مالکیت عمومی بر ابزار تولید و لغو کار مزدی دست یابند.

هدف بی‌قید و شرط در پس مبارزات روزمره و تاکتیک‌های برگزیده توسط جنبش واقعی طبقه کارگر، چیزی مگر سوسیالیسم نیست و همین هدف غایی است که وجه تمایز این جنبش و دیگر جنبش‌های اجتماعی پیوسته بدان، با جنبش‌های دموکراسی خواهانه بورژوازی است.

از سوی دیگر درک صرفاً سازشکارانه از مفهوم رفرم و نفی آن و پناه بردن به رادیکالیسم چپ روانه نیز همواره این خطر را در پی دارد که «به جای تلاش جهت شرکت عملی در مبارزات روزمره کارگران، تنها به کار تبلیغاتی پیرامون اهداف مبهم سوسیالیستی اکتفا شود. نتیجه اتخاذ چنین روشی، بیگانگی با مطالبات و خواسته‌های کارگران و زحمتکشان و در غلطیدن در ورطه سکتاریسم خواهد بود.»

آن روی سکه نیز، پیش رو نداشتن افق سوسیالیستی و فراموش نمودن استراتژی سوسیالیستی در جریان مبارزات عملی روزمره و مبارزات اصلاح‌طلبانه است، که سقوط در منجلاب رفرمیسم و اپورتونیزم را در پی خواهد داشت و حاصل آن جنبش‌هایی از قبیل جنبش بورژوازی دموکراسی خواهانه است که به سبب فقدان چشم انداز سوسیالیستی و درک طبقاتی از مبارزات روزانه کارگران و دیگر اقشار، به مثابه یک جنبش راست از معیارها و استراتژی‌های سوسیالیستی انحراف دارد.

رفرمیست‌ها کیستند؟

۲) (بخش دوم این نوشتار با استفاده از استنتاجاتی که در بخش نخست بدان پرداخته شد ارائه می‌گردد.

برای پیگیری رد پای رفرمیسم درون جنبش‌های اجتماعی و به ویژه جنبش کارگری و از آنجایی که برخی جریانات رفرمیست در اتحاد دموکراسی خواهان ایران به چشم می‌خورند که خود را چپ و بعضاً بسیار رادیکال نیز معرفی می‌کنند، ضرورت دارد که به معرفی گذرای جریانات مختلف حاضر در این اتحاد بپردازیم تا خطوط مشخص این اتحاد عمل شفاف گردد.

اتحاد دموکراسی خواهان ایران مشتمل بر جریاناتی است که در سه دسته قابل رویت می‌باشند:

- لیبرال دموکرات‌ها، که شامل افراد و گروه‌های صراحتاً نئولیبرال و نو محافظه کار است.
- سوسیال دموکرات‌ها، که مشخصاً شامل سازمان فدائیان اکثریت و حزب ملت ایران است.
- مارکسیست-لنینیست‌ها!!! که راه توده، حزب توده و فراکسیون کمونیستی اکثریت و چند سایت زیرمجموعه را در بر می‌گیرد.

نکته قابل تامل اینست که مجموعه این جریانات از اولترا راست‌ترین تا چپ‌ترین آنها (بر طبق مدعیات خودشان!) در اتخاذ و تدوین استراتژی‌ها تا پیشبرد سیاست‌هایشان در درون تمام جنبش‌های اجتماعی و علی

الخصوص جنبش کارگری در یک صف (راست) و پا به پای یکدیگر پیش می روند و از آنجایی که عملاً چیزی بیش شعبه درون مرزی اتحاد جمهوری خواهان نیستند، در تقابل با جناح چپ جنبش های اجتماعی و بیش از همه، جنبش کارگری ظهور می یابند.

دموکراسی خواهان به کسانی که در خط سوسیالیسم و چپ رادیکال کارگری قدم بر می دارند می گویند که شما معیار و شاخص چپ بودن یا نبودن هیچ گروه و جریانی نیستید، و گاه برخی این گزاره موهوم را طرح می کنند که چپ بودن یا نبودن منوط به اصول و پرنسپ های ویژه ای نیست و هر فرد یا جریانی می تواند به زعم خود و بنا به خوانش خود از ایده سوسیالیسم یا چارچوبه مارکسیسم، با توجه به تحلیلی که از اوضاع دارد چپ تلقی گردد.

خیر! این لا طائلات در شرایطی که در تمام جنبش های اجتماعی اعم از کارگری، دانشجویی و زنان، یک قطب پر رنگ سوسیالیستی و دارای نگاه طبقاتی حضور قاطع دارد، تنها مثنی اراجیف دهان پر کن و شیادانه است که هوشیارانه در جنبش های اجتماعی تزریق می گردد و و جز در میان اهالی لطیف محافل پاسیفیست و خماران پلورالیسم ناب وطنی و چپ ستیزان هیستریک پسا جنگ سردی که تب چپ بودنشان زود عرق کرد و جبهه حریف را خوش تر یافتند، خریداری ندارد!

اینان به زعم خود تعبیر صحیح تری از مفهوم رادیکالیسم در جنبش های اجتماعی ارائه می دهند و رادیکالیسم منطقی را در راستای دموکراسی خواهی توصیف می کنند و بیان می دارند:

«تثبیت و تعمیق دموکراسی عبارت است از تلاش برای گسترش آن در عرصه های مختلف رفاه اجتماعی و تامین حقوق زحمتکشان که این معنای درست رادیکالیسم است بر خلاف تعبیر نادرستی که رایج شده و برخی آن را با خشونت طلبی و افراط گرایی یکی می گیرند. تا با خلط مبحث با دموکراسی واقعی رقابت و مبارزه کنند»

برای روشن تر شدن مواضع اینان دموکراسی خواهان برجسته ای! نظیر شهلا انتصاری نقل قولی می آوریم که از فعالین کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین علیه زنان نیز می باشد، وی در ادامه بسط پروژه دموکراسی خواهی به جنبش کارگری، سخن از سندیکالیسم به میان می آورد و برای توجیه اتخاذ شیوه جمع آوری امضاء در جنبش زنان، به هم راستایی با آنچه در سالهای گذشته توسط بخش کارگری در جریان احیای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه صورت گرفته است، استناد می کند و هم چنین به جمع آوری اینترنتی امضاء برای رفاندوم قانون اساسی مباهات می نماید و اعلام می دارند که حرکت های برابری طلبانه زنان و سایر جنبش های اجتماعی هرکدام یکی از اضلاع چند وجهی حرکت های دموکراسی خواهانه هستند که نیروهای طرفدار عدالت اجتماعی وظیفه دارند!! با تمام قوا و امکانات، از آنها حمایت کنند و برای تثبیت و تعمیق آن کوشش نمایند!!! و هرگز اعلان نمی کنند که از کدام دموکراسی سخن می گویند؟! و چرا دست کم در متن بیانیه کمپین یک میلیون امضاء ولو به تظاهر حرفی از زنان کارگر و زحمتکشی که به گونه ای مضاعف در معرض استثمار وحشیانه سرمایه داری قرار دارند، نزده اند؟!!

همانگونه که نگارنده در نوشتار پیشین بیان کرده بودم کارکرد گرایشات راست درون جنبش ها که چه به صورت علنی و چه با چراغ خاموش در حال فعالیت می باشند و گهگاه نقاب چپ بر چهره می زنند، تا چه حد در میان جنبش ها و به ویژه جنبش کارگری (که هدف ما در این مقاله است) اهمیت دارد.

با توجه به این امر که ضرورت تاسیس اتحادیه ها و تشکل های مستقل کارگری در شرایط کنونی علی رغم سرکوب و فشارهای وارده خود را به سیستم تحمیل کرده و تحقق آن را ناگزیر نموده است، شکل و ماهیت این تشکل ها را برای نظام سرمایه مساله ساز می کند. یعنی نظام سرمایه خود را ناچار از تن دادن به تاسیس تشکل های کارگری می بیند اما به طور همزمان سعی در قلب ماهیت این تشکل ها را دارد.

آنچه که برای سرمایه داری مشترک المنافع (جهانی، در راس آن امریکا و داخلی)، استراتژیک و حائز اهمیت است اینست که اولاً با نفوذ چنین جریاناتی به درون جنبش کارگری زمینه آشتی طبقاتی و سازشکاری اتحادیه های کارگری با کارفرمایان دولتی و خصوصی را فراهم آورد و به واسطه همین تشکل های انحرافی، بحث مبارزه طبقاتی را از موضوعیت خارج نماید و ثانیاً، به تدریج قطب پر رنگ سوسیالیستی و رادیکال کارگری را کم رنگ نموده و حتی زمینه های سرکوب و حذف آن را فراهم بیاورد.

در واقع جنبش دموکراسی خواهی نامبرده (که ورژن داخلی همان اتحاد جمهوری خواهی مشهور است)، نه تنها بنا به مقتضیات ماهیتی خود به مرور رفرمیسم (به مثابه انحراف) را جایگزین رفرم می نمایند، بلکه دستاوردهای ولو اندک جنبش واقعی طبقه کارگر که در مبارزات روزمره کارگران علیه سرمایه داران به دست آمده را نیز، نابود می کند و کارکرد به غایت ارتجاعی خود را آشکار می کنند.

جمهوری خواهان شفیق می گویند:

«...در زمینه اقتصاد، احترام به مالکیت خصوصی از اصول اولیه است. در رابطه با نقش همه جانبه و فراگیر کنونی دولت در حوزه اقتصاد که به طور تاریخی یکی از عوامل قوام استبداد سیاسی در ایران بوده است، ما پیشبرد تدریجی سیاست های آزادسازی و خصوصی سازی را در دستور قرار می دهیم. این سیاست به معنی کاهش کیفی نقش دولت در اقتصاد کشور و زمینه کارآفرینی است. سهم مهمی از کارکرد دولتی می باید به بخش خصوصی واگذار گردد. ما نقش اساسی دولت را در ایجاد زیرساخت های اقتصادی، تضمین اجرای قوانین اقتصادی و کمک به توانمند کردن بخش خصوصی می بینیم. در عین حال برای دولت در بخش هایی از اقتصاد که به حاکمیت ملی مربوط می شود (نظیر کشف و تولید نفت و گاز) کماکان نقشی فعال قائلیم. ...»

در زمینه اجتماعی نیز ما توانمند کردن سازمان های صنفی مزد و حقوق بگیران، کارآمد کردن بیمه های اجتماعی در حمایت از اقشار فرودست و آسیب پذیر جامعه، کوشش در جهت ایجاد فرصت های برابر به ویژه در حوزه آموزش و پرورش و رفع تبعیض از تمامی گروه های اقلیت را در زمره وظائف دولت میدانیم...

... در کشور ما که از بحران اقتصادی مزمن رنج می برد و از برکت سر تشدید بحران اتمی و تهدیداتی که از این طریق متوجه کشور ماست، از جمله تحریم هائی که مدت هاست عملاً شروع شده اند و تأثیرات مخربی بر اقتصاد کشور بر جای می گذارند، کارگران و دیگر مزد و حقوق بگیران کشور ما برای تامین حقوق خود بیش از هر زمان نیازمند سندیکا ها و اتحادیه هائی هستند که بتوانند خواست و ها و مطالبات آنان را نمایندگی کنند و به قانون جنگل حاکم بر محیط کار و زندگی شان پایان دهند....»

بله، آنان کاملاً صادقانه سخن می گویند. بحث بر «سر قانون جنگل ما و قانون جنگل آنها» است! جمهوری خواهان می خواهند قانون جنگل حاکم بر زندگی و محیط کار کارگران در سایه سرمایه داری خصوصی را جایگزین قانون

جنگل حاکم بر زندگی و محیط کار کارگران در سایه سرمایه داری دولتی کنند و در کنار این مرحمت بزرگشان در حق کارگران، موهبت سندیکالیسم را نیز وعده می کنند! و دموکراسی خواهان نیز در تداوم همین مسیر، سعی در تقویت گرایشات سندیکالیستی و اصلاحات در چارچوب سرمایه دارندو برای نمونه، در یک مغالطه ظریف و بسیار آگاهانه به ظرف اتحاد عمل برای مبارزه جریانات مختلف جناح چپ جنبش کارگری، یعنی شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری می تازند و سعی بر تخطئه و تخریب وجهه مبارزاتی و رو به جلو آن دارند و با تبلیغ ناکارآمدی شورا و نسبت دادن سیاست «اول تشکیلات، بعد سیاست» به جریانات مختلف حاضر در این شورا هشدار می دهند که چنین استراتژی برای جنبش کارگری فاجعه به بار می آورد، بی آنکه مستندا بیان کنند که چگونه به چنین برداشت سخیفی از گرایشات گوناگون حاضر در شورای همکاری نائل آمده اند؟ (البته دفاع از شورای همکاری در شرایط کنونی ابدانافی انتقادات به جا و واردی که بسیاری از فعالان کارگری به تشکل های عضو این شورا و عملکرد آنها در گذشته دارند نمی باشد.)

تک تک نیروهایی که خود را جزئی از طبقه کارگر می دانند، مسئله مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را همزمان با ظرف این مبارزات یعنی تشکل های مستقل کارگری مورد تاکید قرار می دهند و ابدان سعی ندارند با قلب شعار لنینی «تهور، تهور و باز هم تهور» به شعار «تشکل، تشکل و باز هم تشکل» وارونه دیدن مبرمترین مسائل و معضلات جنبش کارگری را رقم بزنند.

مجموع نیروهای غیر رفرمیستی که در جنبش کارگری حضور دارند ضرورتا باید به طور فعالانه در مبارزات اقتصادی و سیاسی روزمره کارگران حضور داشته باشند و بر مبای منافع مشخص طبقه کارگر در هر برهه ای فعالیت نمایند. « همچنین باید شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی ایران، ویژگی های خاص سرمایه داری در هر دوره و مقتضیات جنبش کارگری نوپا، مبنای تحلیل ها و جهت گیری های سیاسی و اجتماعی قرار گیرد تا از افتادن به دام ذهنی گرایی و چالش های انتزاعی جلوگیری شود.

اما شرکت فعالانه در مبارزات اقتصادی و سیاسی کارگران چیزی متفاوت از محتوای سیاسی آن چیزی است که دموکراسی خواهان از آن تحت عنوان «سیاست» یاد می کنند.

محدود نگاه داشتن مبارزات اقتصادی کارگران به مطالبات و خواست های حداقلی و پیوند زدن آن با مطامع سیاسی دموکراسی خواهان. این است سیاست مد نظر رفرمیست ها!

روشن است که بازسازی اقتصاد ایران بر مبنای سیاستهای نئولیبرالی صورت می پذیرد، و چنین پلاتفرم اقتصادی، میان همه جناحهای "اصول گرا" و "اصلاح طلب" پوزسیون، و کلیه جریانات سلطنت طلب و لیبرال و "سوسیال دموکرات" اپوزیسیون و نیمه-اپوزیسیون و هریک با ادبیات خودشان، مشترک است و مناقشه ای بر سر اصول بنیادین آن وجود ندارد.

بر این اساس این دموکراسی خواهان هستند که می کوشند مبارزه طبقاتی را به مبارزه ای برای احقاق مطالبات دموکراتیک و جدالی مدنی فرو کاهند و از این جهت است که سعی می کنند مبارزه برای سندیکا و مبارزه سندیکایی را به محور مباحثات درون جنبش کارگری بدل کنند و شکل خاصی از تشکل یابی طبقه کارگر را به عنوان ایدئال و الگوی ازلی و ابدی مبارزات طبقه کارگر تحمیل و تبلیغ کنند.

البته نیازی به گفتن نیست که آزادی های اجتماعی و دموکراتیک برای طبقه کارگر و کل جامعه تا چه حد حائز اهمیت است. اما آزادی های دموکراتیک تنها هنگامی ماندگار و واقعی است که طبقه کارگر با اتکاء به نیروی طبقاتی خود بتواند در مقابل استثمار وحشیانه و سودآوری سرمایه بایستد و در جهت الغاء مناسبات سرمایه‌داری گام های محکم بردارد.

لذا جریانات موجود در اتحاد دموکراسی خواهان که خود را فارغ از پرنسپ های لازم چپ می خوانند، در بهترین حالت سوسیال دموکرات های مهربانی هستند تنور رفرمیسم را در درون جنبش کارگری گرم می کنند.

سخن گفتن از تشکل های مستقل کارگری با پنهان داشتن این حقیقت که «سندیکا اساسا نمی تواند فراتر از چارچوب های نظام سرمایه حرکت کند»، و با تبلیغ این سیاست که تنها امکان موجود در شرایط کنونی سندیکا می باشد، چیزی مگر رفرمیسم خزنده به درون جنبش کارگری نیست.

شکی نیست که سندیکا ضرورتی در مسیر متشکل شدن کارگران و گامی مهم در پیشبرد مبارزات طبقاتی است، اما هرگز به هدفی در خود و در خدمت سرمایه تبدیل نمی شود. سندیکا صرفا سازمان کارگران در بطن جامعه مدنی نیست و نمی بایست به هم دستی مشفق برای سرمایه سالاران تبدیل گردد. (سندیکا و سندیکالیسم را می توان با رفرم و رفرمیسم برابر نهاد تا این تقابل سازی بهتر درک شود).

بنابراین شاید بتوان گفت که طرد استراتژی سوسیالیستی (به بهانه مبارزه با استبداد) از جانب رفرمیست ها است که سندیکا را از محملی برای مبارزه طبقاتی به بستری برای آشتی طبقاتی بدل نموده و فضا را برای تضعیف و سرکوب گرایشات رادیکال کارگری می گشاید. وگرنه سندیکا به خودی خود حامل درک رفرمیستی از مبارزات کارگران نیست و ای بسا که در شرایط مقتضی بسیار هم رادیکال عمل نماید.

سرمایه داران علی رغم نقاب های گوناگونی که بر چهره می گذارند اما در قبال اعتراضات و مبارزات کارگران در صفی متحد مقاومت می کنند و در سرکوب جنبش کارگری شرکت می جویند. زیرا منافع عینی برای سرمایه داران وجود دارد که در گرو نئولیبرالیزه کردن ساخت اقتصادی کشور است. و چگونه می توان خود را چپ و متحد طبقه کارگر نامید و آنگاه بر سر خوان گسترده دموکراسی خواهی سرمایه سالاران نشست؟

بدون شک جنبش واقعی طبقه کارگر چنین ممانشات ها و فرصت طلبی هایی را بر نمی تابد و جریانات گوناگون حاضر در جناح چپ جنبش کارگری نیز می بایست در قبال اتحاد نیروهای سرمایه داران، هرچه بیشتر در راستای احقاق خواست های کارگران هم گرا شوند و بر سر مسیر واحدی برای مبارزه متحد علیه استثمار سرمایه با چشم انداز سوسیالیستی به توافق رسند.

بدون داشتن استراتژی سوسیالیستی در مسیر مبارزه، رفرمیسم همواره به صورتی خطری بالقوه در کمین جنبش واقعی طبقه کارگر خواهد بود.

پریسا نصرآبادی

سایت: سلام دمکرات

دو شنبه ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۷، بوسیله ی دیاکو